تعلیقه استاد بر رسائل سبعه علامه طباطبایی

- [تحلیل حقیقت استعاره]
- [تطبیق در اوامر وجوبی و استحبابی]
- [حسن عقلی؛ حسن تکلیفی]

[تحلیل حقیقت استعاره]

[استعاره ? مجاز لغوی]

> استعاره، استعمال لفظ در غیر معنای خود نیست چون وجدان «رایت اسدا یرمی» به معنای رجل شجاع نیست بلکه مصداقش رجل شجاع است و خلط بین مفهوم و مصداق نباید شود

[استعاره ? مجاز عقلی]

> و نیز مجاز عقلی هم نیست چون ادعای اینکه زید شجاع، شیر است مبرّر میخواهد و بالاخره تا یک تصرفٌما درمعنای اسد نشود ادعا و استعمال صورت نمیگیرد؛
>
> معنای اسد که محقق شود یک سلسله شئونات خارجی دارد، وقتی که معنی را در رابطه با یکی از شئونات او در نظر میگیریم حالتی پیدا میکند که میتوانیم افرادی را برای او ادعا کنیم ولی در عین حال لفظ در آن شأن خاص استعمال نشده است یعنی اسد به معنای شجاع هم استعمال نشده است.
>
> اسد به همان معنای اسد است لکن شأن شجاعت او را در نظر گرفتهایم و در نتیجه راه برای ادعا باز میشود. [بلی مبرّر تصرف، شجاعت است و قرینه تصرف هم «یرمی» است ولکن بحث دقیق این است که همراه اهل معانی بیان شویم و در مجاز عقلی بگوییم در معنای اسد تصرف کردیم و ادعا کردهایم که اسد دو نوع فرد دارد یا در زید یعنی رجل شجاع تصرف کردهایم و ادعا کردهایم که شیر است بدون تصرف در معنای شیر. فافهم.]

[تطبیق در اوامر وجوبی و استحبابی]

آمر را ادعا میکنیم طالب تکوینی:

[اقسام طالب تکوینی]

> و همان طور که طالب تکوینی دو قسم است:
> ۱. طالب بالفعل راه افتادهی به نتیجه و مطلوب تکوینی رسیده (وجوب بالغیر) (مانند کسی که آب را خود برداشته است و خورده است)
> ۲. طالب قلبی مشتاق که لامحاله بین طبع او و مطلوب تکوینی ملائمه و مناسبت است (حسن و قبح)

[حسن؛ جمال]

> [ممکن است گفته شود حسن از زیبایی و جمال اخذ نشده است بلکه حسن به معنای خوب و مناسب است اگر به جمال نسبت داده شود معنای زیبایی به خود میگیرد و اگر به کار ملائم و مناسب با طبع (تکوینا ً نه مصلحتا ً) نسبت داده شود معنای نیکویی به خود میگیرد پس مطلوب قلبی تکوینی متصف به نیکویی است نه زیبایی و این دو در عرض یکدیگرند و متخذ یکی از دیگری نیستند والا چون هردو تکوینی هستند ترجیح بلامرجح است]

[طلب تشریعی]

> همچنین طالب تشریعی و آمر

[تحلیل وجوب]

> یعنی یکدفعه ادعا میکنیم آمر را که کأنه خود کار را انجام داده است و از چنین امری وجوب تکلیفی انتزاع میشود و روشن است که متخذ از وجوب بالغیر است

[اتخاذ از وجوب بالقیاس]

> و اما اگر گفته شود که وجوب در کارها متخذ از وجوب بالقیاس است آن وجوب شرطی عقلی است نه تکلیفی و لذا در آن ادعایی هم وجود ندارد

[تحلیل استحباب]

> و تارهً ادعا میکنم آمر را طالب تکوینی که مطلوب تکوینی خود را در قلبش میخواهد و از امر و مناسبت و ملائمت بین طالب (آمر) و مطلوب (تشریعی) استحباب و حسن تکلیفی انتزاع میشود پس استحباب متخذ از معقول ثانی ِ«مناسبت» است

[حسن عقلی؛ حسن تکلیفی]

> و اما حسن عقلی، به معنای موثر و علت ناقصه است و منتزع از معقول ثانی ِتأثیر است. پس باید و نباید و خوب و بد انشائی و اخباری نیستند بلکه هر دو اخباری هستند و تفاوت در تکلیفیات به ادعا و در عقلیات به متخذ منه مربوط است.

[مثال]

> مثال برای توضیح تکلیفی و عقلی: در کتابی طبی می‌نویسند: اگر فلان مرض در جامعه‌ای پیدا شد برای مبارزه با آن فلان غذا را باید خورد- خوب است خورده شود. اما یکدفعه است از رادیو اعلام می‌کنند که ای مردم برای مبارزه با فلان مرض، قانون تصویب شده است که از امروز (هرکسی باید فلان غذا را بخورد)- (فلان غذا خوب است خورده شود)
> البته عدم انس به این جمله از آن جهت است که در قوانین حقوقی روز، استحباب جایی ندارد و اگر بین تکلیفی و عقلی تفاوت نبود معنی نداشت که بعضی بگویند مقدمه واجب، واجب نیست.

[حسن تکلیفی]

> پس جمله عدل خوب است و ای باید به عدل رفتار کرد اگر ناظر به طلب باشد و نظر اصلی به تحقق کار با قطع نظر از آثار و تبعات آن باشد تکلیفی است و هر دو انشائی است ولو هر دو به لسان اخبار است که ناظر به دو مرتبه شدید و ضعیف از طلب است به لسان تحقق کار ای مشتاق الیه بودن آن.

[حسن عقلی]

> اما اگر ناظر به رابطه تکوینی و نفس‌الامری بین کار و نتایج و آثار آن است عقلی است و تفاوت بین وجوب و حسن ناشی از ضرورت و لاضرورت آثار کار است که به نوبه خود مطلوب نفس است شدیداً کان أو ضعیفاً اما مطلوب تکوینی است و نیازی دیگر به ادعا ندارد. پس وجوب عقلی عینی نتیجه کار مطلوب است به طور شدید تکویناً و وجوب تکلیفی عینی خود کار مطلوب است به طور شدید تشریعاً و کذا الحسن.
> اگر وجوب مطلقا منتزع از ضرورت بالقیاس بود کار مستحب معنی نداشت زیرا هرکاری نسبت به نتیجه خود ضرورت بالقیاس دارد و این وجوب مربوط به یک قضیه شرطیه است که اگر بخواهد نتیجه محقق شود این کار ضروری است پس حتی آن وجوب عقلی هم که تاکنون از آن صحبت میکردیم منتزع از وجوب بالقیاس نیست.
> مگر آنکه وجوب بالقیاس را در ارتباط با فعل و اثرش نگیریم بلکه در ارتباط با اثر فعل و شرایط و وضع فاعل و ضرورت حصول اثر برای او بگیریم.